

خون امام شهید چگونه کهن‌الگوی عاشورا را در نهاد ملت ایران احیا کرد

بیعت در روز وداع



میلاد جلیل‌زاده

تمام آنچه دنیا را در مواجهه با مقاومت ملت ایران شکست زده کرد، همان چیزی است که از جمع‌بندی بین این ۲ عبارت ظاهراً متناقض برمی‌آید؛ از یک سو می‌گوییم «کل یوم عاشورا» و از سوی دیگر می‌گوییم «لا کیومک یا ابا عبدالله»، هر روز عاشورای ابا عبدالله است اما هیچ روزی مثل عاشورای ابا عبدالله نیست. این را از همان لحظه‌ای که خیر شهادت پدر امت رسماً اعلام شد و ما با پرچم‌های‌مان به سمت خیابان‌ها به راه افتادیم، بیشتر از همیشه درک و تجربه کردیم. خیلی از ماها تا مدت‌ها منتظر بودیم که این خیر دروغ باشد. حتی پس از آنکه مبادی داخلی رسماً اعلامش کرده بودند، امیدوار بودیم اعلام این خبر یک تاکتیک امنیتی برای فریب دشمن باشد و در لحظه مقتضی، رهبر انقلاب مثل عاشورای سال ۱۴۰۴ ناگهان از پرده بیرون بیایند و ما دوباره جان بگیریم و به دشمنانمان دهن‌کجی کنیم. این احساس را بعد از ترور حاج قاسم هم خیلی‌های‌مان داشتیم. منتظر بودیم لاقلاً بعد از حمله به عین‌الاسد معلوم شود که سردار زنده بوده و این را نگفته‌اند تا بهانه حمله به پایگاه آمریکایی‌ها بابت گستاخی‌شان مخدوش نشود.

در تمام این سال‌های پرتلاش و آشوبناک، ما بارها چنین حسی را تجربه کردیم؛ پس از خبر شهادت سید حسن، پس از خبر شهادت سرداران سپاه و ارتش و بالاخره پس از شهادت امام امت. انگار قرار بود این اتفاقات یکی‌یکی رخ بدهند و ما هر بار کمی از آن حس انتظار برای رونمایی از تکذیبیه فاصله بگیریم. این تمرینی بود برای عاشورایی شدن. ما باید منتظر چیز دیگری می‌ماندیم. باید حس می‌کردیم که ریخته شدن این خون‌ها به معنای شکست نیست. باید کهن‌الگوی عاشورا که در نهادمان بود، هر بار بیشتر احیا می‌شد و به پس‌زمینه می‌آمد تا بالاخره به روزی برسیم که معنای واقعی فتح را درک کنیم. آمریکا و نیروی نیابتی‌اش اسرائیل، تجاوز به ایران را با قتل رهبر انقلاب و تعدادی از فرماندهان رده بالای نظامی و امنیتی ایران شروع کردند. از آن سو در همان روز به مدرسه‌ای در میناب حمله کردند تا این پیام را به ایرانی‌ها بدهند که هیچ سقفی برای اعمال خونسخت قائل نیستند و چنین جا بیندازند که باید از آنها ترسید. آنها این پیام را به زبان خودشان دادند، به همان زبان مادی‌گرای زمینی. ایرانی‌ها ما آن را در بستر فرهنگی خودشان با معنای دیگری فهم می‌کردند. این بازسازی صحنه عاشورا بود؛ روزی که تا ابدیت امتداد دارد؛ روز انتخاب. هر شیعه‌ای در طول عمرش بارها از خودش پرسیده است اگر در عاشورای سال ۶۱ هجری بود، چه می‌کرد؟ و به سپاه شمر می‌پیوست، یا اولیا و با کلا از نبرد کناره می‌گرفت؟ در این چند سال اخیر بارها ما حال و احوال عاشورایی را کم و بیش تجربه کردیم اما ششی که آقا را زدن، نقطه اوج بود. این لحظه تولد دوباره یک امت بود؛ آنچه امام شهید قبل از این نامش را بیعت مردم گذاشته بود. حالا ما با به یک وادی توحیدی خالص می‌گذاشتیم. برای‌مان پیروزی و شکست در منطق معادلات زمینی غایت نبود، بلکه می‌گشتم تا مسیر پیروزی در جهاد اکبر را پیدا کنیم. چه خلوصی داشت جهاد خیابانی مردم در آن شب‌ها. بزرگ‌ترین ابرقدرت جهان به ایران حمله کرده بود و فرماندهان نظامی و امنیتی شهید شده بودند و حتی کسی مطمئن نبود پیروزی نظامی نهایتاً نصیب ایران شود. اینجا دیگر دفاع از انقلاب نمی‌توانست برای‌ها باشد. کسی از سرنوشت فردا خبر نداشت. صدای بمب و پهپاد و پدافند می‌آمد. حتی تا مدتی رهبر سوم انقلاب مشخص نشده بود. اراذل تروریست وابسته به دشمن می‌خواستند به خیابان بیایند و مردم را قلع و قمع کنند اما ملت عاشورایی ایران این بار فهمیده بود که با باید تن به خفت داد و روسیاه تاریخ شد، با باید برخاست. عاشورای ما این بار از روز نهم رمضان شروع شد و ماه‌ها ادامه داشت. پیکر سیدالشهدای این نبرد هنوز تشییع نشده بود اما تمام این شب‌ها را مردم در خیابان ماندند و پرچم چرخاندند و فریاد مقاومت و خونخواهی سر دادند تا توانستند به نقطه‌ای برسند که این تشییع چنانکه در شأن نایب امام زمان (عج) است برگزار شود. تمام این شب‌ها و روزها عاشورای بود و به قول مرتضی آوینی، هنوز روز عاشورا به شب نرسیده است اما مردم ایران در میدان ماندند تا این را خطاب به سالار شهیدان به اثبات برسانند که لا یوم کیومک؛ دیگر چنان نخواهد شد که در معرکه حق و باطل، حقیقت چنین تنها و بی‌یاور بماند. دیگر شیعیمان اجازه نخواهند داد پیکر امام امت، غریبانه به خاک سپرده شود. مردم نشان دادند که این پرچم زمین نمی‌ماند.

■ سنتز پویای تشییع
ما از یک سو می‌گوییم «کل یوم عاشورا» و از سوی دیگر می‌گوییم «لا کیومک یا ابا عبدالله»؛ هر روز عاشورای ابا عبدالله است اما هیچ روزی مثل عاشورای ابا عبدالله نیست. این تناقض ظاهری در واقع یکی از

پویاترین دیالکتیک‌های درونی فرهنگ و الهیات تشییع را شکل می‌دهد؛ تلاقی میان «بی‌همتایی یک رخداد» و «تکرارپذیری معنایی آن».

برای باز کردن این گره فلسفی و شهودی، می‌توان این ۲ گزاره را به عنوان ۲ روی یک سکه بررسی کرد:

۱- لا یوم کیومک؛ نگاه عمودی و قدسی (اصالت رخداد)

این گزاره، روی بی‌نظیر بودن و قداست تاریخی واقعه عاشورا دست می‌گذارد. از این منظر قله دست‌نیافتنی عاشورا را می‌توان دید. عاشورا یک نقطه عطف کیهانی و دراماتیک است که سنگینی مصیبت و عظمت ایشان در آن، در هیچ زمان و مکان دیگری تکرار نخواهد شد. همچنین عاشورا یک لنگرگاه عاطفی و هویتی است. این نگاه مانع عادی‌سازی یا تقلیل یافتن واقعه می‌شود و آن را به عنوان یک «متر و معیار مطلق» در تاریخ تثبیت می‌کند تا اصالت حرکت حفظ شود.

۲- کل یوم عاشورا؛ نگاه افقی و امتدادی (جریان معنا)
این عبارت (که بیشتر صبه‌های حکمی، معرفتی و تحلیلی دارد) به زنده بودن و تکثیر این الگو در شریان زمان و مکان اشاره دارد. این عبارت اشاره‌ای دارد به مسوولیت معاصر بودن. به عبارتی، این نگاه به انسان می‌گوید که تو نمی‌توانی پشت حصار تاریخ پنهان شوی و بگویی «ای کاش در سال ۶۱ هجری بودم». هر روز تو، زمین‌سازی انتخاب میان حق و باطل است. به‌علاوه فلسفه تاریخ در این جمله تجلی می‌یابد. کربلا یک حادثه تقویمی و بسطه در گذشته نیست، بلکه یک «فرامتن جاری» است که در هر عصر عصری بازتولید می‌شود.

سنتز پویای تشییع، پیوند منبع و جریان است. تشییع با جمع کردن این ۲ جمله، عملاً از ۲ آسیب یا چاله بزرگ فکری بیرون می‌دهد:

۱- اگر تشییع فقط به «لا یوم کیومک» بسنده می‌کرد، عاشورا تبدیل به یک موزه محترم اما دست‌نخورده می‌شد؛ خاطره‌ای صرفاً برای سوگواری که هیچ کارکردی برای اصلاح وضعیت موجود جامعه ندارد.

۲- اگر فقط به «کل یوم عاشورا» رو می‌آورد، عاشورا مرکزیت، قداست و لنگرگاه عاطفی خود را از دست می‌داد و به یک ایدئولوژی سیاسی صرف یا شعاری تقلیل‌یافته تبدیل می‌شد که هر گروهی می‌توانست آن را به نفع خود مصادره کند.

در واقع «لا یوم کیومک» به این مکتب «انرژی، قداست و اصالت» می‌دهد و «کل یوم عاشورا» به آن «امتداد، پویایی و کاربرد» می‌بخشد. یکی ریشه درخت است و دیگری شاخه‌هایی که هر روز میوه می‌دهند.

■ ما قرائت‌مان از تاریخ عاشورایی است
پس از شهادت امام خامنه‌ای معلوم شد بخشی از آنچه در آن ایام پرتلاش بلاکتلیفی، ایران را سرپا نگه داشت، ریشه در همین باورهای پیچیده شیعه داشته است.

دشمن می‌خواست با کشتن رهبر کشور از یک سو و حمله به مدرسه‌ای در میناب از سوی دیگر، هم رأس حاکمیت را واژگون کند و هم شوکی به مردم وارد شود که بفهمند حریف‌شان هیچ حد یقینی ندارد اما این موارد در فرهنگ شیعی جور دیگر خوانش می‌شد و معنای دیگری پیدا می‌کرد. شیعیان این اتفاقات

را در بستر عاشورا بردند و شد آنچه که دیدیم. این فهم ویژه و متفاوت از رویدادها، روی عملکرد عینی، اجتماعی و روان‌شناختی جامعه تأثیر گذاشت. در دانش جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی توده‌ها، استراتژی «شوک و بهت» (Shock and Awe) یا تلاش برای ایجاد فروپاشی از طریق «حذف رأس» و «ترورهای بی‌رحمانه کور (مانند حمله به مدرسه)» بر این فرض استوار است که جامعه بر اثر شدت ضربه، دچار بحران معنا، ترس مفرط و در نهایت تسلیم یا آشوب داخلی شود. اما آنچه این محاسبات فرمول‌بخش و مادی را به هم می‌زند، وجود یک «کلان‌روایت یا فراروایتی» مانند عاشورا است که به عنوان یک ضربه‌گیر روانی و کارخانه معناسازی عمل می‌کند.

می‌توان این بازخوانی و واکنش جامعه را در چند سطح تحلیل کرد:

۱- تبدیل «وحشت غافلگیرکننده» به «آشنایی تاریخی»

زمانی که دشمن برای مرعوب کردن جامعه، هیچ «حد یقینی» برای خود قائل نمی‌شود و به کودکان یا مدرسه‌ای در میناب حمله می‌کند، هدفش ایجاد این پیام است: «ما به هیچ قاعده‌ای پایبند نیستیم، پس بترسید».

اما در کانتکس عاشورا، این بی‌حدومرز بودن قساوت دشمن، پدیده‌ای جدید یا غیرقابل فهم نیست. ذهنیت شیعی فوراً این رویداد را به الگوی تاریخی خود متصل می‌کند: تیر خوردن علی‌اصغر، غارت خیمه‌ها و بی‌رحمی مطلق سپاه مقابل. در نتیجه، این رفتار به جای آنکه جامعه را دچار ابهام و وحشت از آینده کند، به آن «وضوح اخلاقی و مرزبندی مطلق» می‌دهد. دشمن با این کار، خود را در ذهن آن جامعه، دقیقاً در جایگاه «شمر و یزید زمانه» بازتولید می‌کند و هر گونه امکان سازش یا عقب‌نشینی ناشی از ترس را از بین می‌برد.

۲- تغییر معنای «فقدان رهبر» از خسارت به برکت (الگوی شهادت)

در ساختارهای سیاسی مدرن و مادی، حذف رأس حاکمیت به معنای قطع شدن زنجیره فرماندهی و فروپاشی نظام تشکیلاتی است که نتیجه منطقی آن باید بلاکتلیفی و تسلیم باشد اما فرهنگ شیعی با اتکا به مفهوم «شهادت»، این واقعه را بازتعریف می‌کند. در این نگاه، مرگ سرخ رهبر، پایان راه یا شکست پروژه نیست، بلکه تثبیت و امضای حقانیت آن مسیر است، همان‌طور که شهادت امام حسین (ع) پایان اسلام نبود، بلکه آغاز بیداری بود. از طرفی، گزاره «لا یوم کیومک» در اینجا نقش تسکین‌دهنده دارد؛ جامعه به خود می‌گوید هر چند مصیبت فقدان رهبر بزرگ است اما هیچ مصیبتی به پای کربلا نمی‌رسد. این مقایسه آستانه تحمل جامعه را در برابر دردهای بزرگ به شدت بالا می‌برد.

۳- گذر از «بلاکتلیفی» به «تکلیف‌گرایی» (کارکرد کل یوم عاشورا)

آنچه ایران را در آن ایام پرتلاش بلاکتلیفی سرپا نگه داشت، تبدیل شدن «ابهام» به «تکلیف» بود. وقتی گزاره «کل یوم عاشورا» و کل ارض کربلا» در عمق جان یک فرهنگ رسوخ کرده باشد، فرد شیعی در لحظه بحران و در غیاب دستورالعمل‌های بروکراتیک و

سازمانی، احساس بی‌تکلیفی نمی‌کند. او حس می‌کند اکنون تقویم تاریخ به لحظه سرنوشت‌ساز خود رسیده و او خصماً در وسط میدان کربلای زمان خود ایستاده است. این باور، انفعال ناشی از شوک را به «اراده و کنشگری موانده» تبدیل می‌کند.

■ سنتز نهایی

دشمن با محاسبات ریاضی و امنیتی، سناریویی را چیده بود که خروجی آن باید «فروپاشی روانی جامعه و سقوط حاکمیت» می‌بود اما تلاقی این ۲ باور پیچیده (بی‌همتایی مصیبت کربلا برای صبر و امتداد معنایی آن برای حرکت) سبب شد آن تهدید ویرانگر، به یک «انرژی مترکم هویت‌بخش» تبدیل شود. در واقع کانتکس عاشورا به شیعیان این امکان را می‌دهد که از درون «تراژدی و فقدان»، «حماسه و تداوم» استخراج کنند؛ قابلیتی که فراتر از محاسبات سخت‌افزاری، تاب‌آوری یک جامعه را در تاریک‌ترین روزهایش تضمین می‌کند.

■ درگیر در توهم خودساخته از ایران دیجیتالی
آیا دشمنان ایران نمی‌دانستند این ملت کهن‌الگوی عاشورا دارد؟ چرا نفهمیدند که چنین رفتارهایی ممکن است نتیجه عکس بدهد؟ قطعاً آنها می‌توانستند بفهمند شیعه کیست و چطور می‌اندیشد اما نخواستند بفهمند. آنها برای شناخت جامعه ما روی تحلیل بیگ‌دیتای مجازی فارسی‌زبان حساب کردند و همین آنها را به خطای محاسباتی انداخت. دلیل اینکه اتاق‌های فکر و دستگاه‌های محاسباتی مدرن در مواجهه با ایران این‌قدر سخاوتمندانه اشتباه می‌کنند همین است؛ آنها دچار «توهم الگوریتمی» شده‌اند. تحلیل «بیگ‌دیتای» (Big Data) فضای مجازی فارسی‌زبان، یک تصویر مخدوش، کانالیزه‌شده و بشدت اغراق‌آمیز از واقعیت زیرپوستی جامعه به دست می‌دهد. تکیه مطلق بر این ابزارها، ۳ خطای استراتژیک و بنیادین برای آنها ایجاد می‌کند:

۱- اشتباه گرفتن «نویز دیجیتال» با «صدای واقعی جامعه»

بیگ‌دیتای فارسی‌زبان، بیشتر بازتاب‌دهنده بلندترین صداهاست، نه عمیق‌ترین باورها. این فضا در تسخیر ارتش‌های سایبری، ربات‌ها، جریان‌های هدایت‌شده از خارج و قشر خاصی از کاربران شدت دوقطبی شده است. الگوریتم‌ها کارشان وزن دادن به «بسامد کلمات» است؛ آنها تعداد هشتگ‌ها، لایک‌ها و کامنت‌های پرخاشگرانه را می‌شمارند اما نمی‌توانند بفهمند که «زیرمتن» (Subtext) جامعه و آن توده خاموشی که در شبکه‌های اجتماعی اکانت ندارند یا فعال نیستند، در لحظه بحران چطور فکر می‌کنند.

۲- ناتوانی در تفکیک «گلابه روزمره» از «هویت وجودی»

دشمن وقتی داده‌های فضای مجازی را تحلیل می‌کند، حجم عظیمی از ناراضی‌های اقتصادی، انتقادهای تند سیاسی و خستگی‌های اجتماعی را می‌بیند. الگوریتم بر اساس این داده‌ها نتیجه می‌گیرد: «این جامعه در آستانه فروپاشی است و با یک تکان سخت، سقوط می‌کند».

اما خطای بزرگ همین‌جاست؛ الگوریتم درک نمی‌کند که در فرهنگ ایرانی-شیعی، می‌توان به

وضعیت موجود معترض، عصبانی و منتقد بود اما در لحظه هجوم خارجی یا تهدید وجودی، «سوئیچ هویتی» انجام داد. همان فردی که دیشب در فضای مجازی از شرایط گلایه می‌کرد، وقتی حس کند کل کبان و نمادهای هویت ملی‌اش (مثل رهبر کشور یا امنیت کودکان) هدف قرار گرفته، فوراً در کانتکس عاشورا قرار می‌گیرد و منازعات داخلی را به نفع جبهه‌بندی بزرگ‌تر (حق و باطل / خودی و بیگانه) تعلق می‌کند. بیگ‌دیتا فاقد متغیری برای سنسج این «جیش روحی» است.

۳- کورچشمی الگوریتم نسبت به «آرکی تایپ‌های خفته»

مفاهیمی مثل «شهادت»، «مظلومیت»، «غیرت» و «پایداری عاشورایی»، کلیدواژه‌های دیجیتالی نیستند که مدام در دیتابیس‌ها بچرخند؛ اینها آرکی تایپ‌ها (کهن‌الگوها) و کدهای ژنتیک فرهنگی جامعه شیعی هستند که در شرایط عادی، «خفته» یا پنهان‌اند. الگوریتم‌های غربی بر اساس مدل‌های رفتارشناسی فردگرایانه و مادی طراحی شده‌اند. آنها می‌فهمند که اگر به یک جامعه شوک وارد کنی، چطور دچار «ترس» یا «شورش» می‌شود اما نمی‌توانند فرمول ریاضی بنویسند برای فرهنگی که از درون مصیبت، «حماسه» استخراج می‌کند و مرگ سرخ را مایه حیات خود می‌داند.

دشمن در فضای مجازی با یک «ماکت دیجیتال» از ایران می‌جنگد که خودش ساخته اما در واقعیت با یک «زیست‌جهان تاریخی و مذهبی» روبه‌رو می‌شود که قوانینش فرسنگ‌ها با منطق الگوریتم‌های دره سلیکون فاصله دارد. آنها دیتای متن را دارند اما اتمسفر روح ایرانی را هرگز لمس نکرده‌اند.

■ وقتی که دل چرکی‌ها را شست

یکی از چیزهایی که دشمنان ایران به سبب عدم شناخت‌شان از این کشور، از درک آن عاجز بودند و در محاسبات‌شان جای ندادند، تنوع برخورد این مردم با درگذشتگان، خصوصاً مقتولان مظلوم بود. رهبر شهید انقلاب و پاران‌شان که در کنار ایشان یا در همان روز به شهادت رسیدند، به وجود آورنده حسی در مردم ایران شدند که تمام گلایه‌های خرد سیاسی را از خود شست و برد. گاهی حتی ممکن بود ساعت‌ها بحث برای اقیاع کسی که سر سراج افتاده و عصبانی شده، کارساز نباشد اما این خون‌ها بر زمین ریخت، ناگهان دیوار سیمانی لجاجت‌های کور در ذهن خیلی‌ها را فرو ریخت. در فرهنگ ما، مرگ یک «مرز مقدس» و فصل ممیز است. وقتی کسی دستش از دنیا کوتاه می‌شود، یک سوئیچ اخلاقی و روانی در ذهن جامعه رخ می‌دهد که محاسبات بیرونی را کاملاً دگرگون می‌کند:

۱- ذوب شدن اصطکاک‌های روزمره در اتمسفر مرگ
در سنت ایرانی شیعی، قانون نانوشته‌ای وجود دارد که مرگ را پایان خصومت‌ها و گلایه‌ها می‌داند. تعابیری مثل «اسیر خاک» یا «دستش از دنیا کوتاه است»، ناخودآگاه خشم‌ها و خرده‌ناراضی‌های سیاسی و اقتصادی را فرو می‌نشانند. آدم‌ها در مواجهه با پیکر یک درگذشته، یوزه اگر مظلومانه یا در قامت یک شهید باشد، از موضع «منتقد و شاکی» به موضع «بدرقه‌کننده و طلب‌کننده غفران» تغییر وضعیت می‌دهند. این همان نقطه‌ای است که دشمن هرگز نمی‌فهمد؛ آنها روی کینه‌ها حساب باز می‌کنند اما فرهنگ ایرانی روی «بخشایش در لحظه وداع» سرمایه‌گذاری می‌کند.

۲- پالایش حافظه جمعی (اصالت خوبی‌ها)
ذهن جامعه در این لحظه دست به یک غربالگری بزرگ می‌زند. تمام چالش‌ها، سختی‌ها و تصمیمات بحث‌برانگیز فرد در زمان حیاتش، به پس‌زمینه می‌روند و در عوض، ابعاد حماسی، ویژگی‌های انسانی، مجاهدت‌ها و نمادهای اقتدار او به خط مقدم خاطره جمعی می‌آیند. این فیلتر فرهنگی باعث می‌شود تصویر فرد، بلافاصله پس از مرگ، صقل بخورد و به یک «تصویر اسطوره‌ای و بی‌نقص» تبدیل شود.

۳- بیعت چندبرابری؛ تجدید عهد با اسطوره
همین مکانیزم روانی است که پدیده «بیعت چندبرابری» را رقم می‌زند. وقتی خرده‌گلایه‌ها پاک شد و فقط آرمان‌های بزرگ و خطوط کلی مجاهدت‌های آن شخص باقی ماند، جامعه احساس می‌کند که حالا ایستادن پای این راه، فراتر رفتن از جزئیات و دفاع از کبان، شرف و اصل آن مسیر است. در نتیجه، کسانی که شاید در زمان حیات آن رهبر، نقدهایی جدی به ساختار داشتند، در روز تشییع با تمام وجود پای پیکرش می‌آیند و این حضور، پیامی دهشتناک برای دشمن می‌فرستد؛ اینکه آرمان‌ها زنده و درونی شده‌اند و با حذف فیزیکی آدم‌ها از بین نمی‌روند.

این همان ظرفیت بومی است که در هیچ دیتابیس و الگوریتمی ثبت نمی‌شود؛ اینکه چطور فرهنگ ایرانی با کلیدواژه «حلالیت»، از درون سوگ و فقدان، یک انسجام ملی دزمانند و یک بیعت همه‌جانبه و چندبرابری خلق می‌کند که تمام رشته‌های طرف مقابل را پنبه می‌کند.